

بررسی سه تقریر نوصدرایی از تبیین ملاصدرا در خصوص نفی شریک از خداوند
حسن احمدی زاده*

چکیده

عدم شراکت ممکنات در اوصاف وجودی و کمالی خداوند، با تحلیل‌های مختلفی در عرفان نظری و فلسفه اسلامی همراه بوده است. حکمای مسلمان در بحث از یگانگی خداوند، مرادشان نفی شریک از خداوند به مثابه واجب بالذات است. از نظر ملاصدرا، شریک نداشتن خداوند بدین معنی است که اساساً فرض شریک هم برای او محال است. این حکم، سایر مفاهیم صادق بر خداوند را هم شامل می‌شود، مانند شیئیت و علم و قدرت. حکمای نوصدرایی تحلیل‌های نسبتاً متفاوتی مطرح کرده‌اند که در این جستار تلاش خواهیم نمود به تبیین و ارزیابی سه تقریر نوصدرایی و میزان قرابت آنها به دیدگاه ملاصدرا توجه نماییم. زنوزی و آقا علی مدرس تلاش می‌کنند تا بر اساس تمایز وجود رابط و مستقل و عین ربط بودن رابط به واجب، و نیز تشابه به مالک و مملوک، نظر ملاصدرا را تحلیل نماید اما در تحلیل علامه طباطبائی، در مفاهیمی که بر خداوند و ممکنات به طور مشترک می‌توان حمل نمود، خداوند از نظر خصوصیت مصداق، شریک و مثل ندارد. کلیدواژه‌ها: نفی شریک، ملاصدرا، وجود رابط، مصداق، نوصدراییان.

مقدمه

ملاصدرا در بحث از نفی شریک برای خداوند، یا همان توحید ذاتی بر این باور است که هر مفهوم یا صفتی را که به خداوند نسبت دهیم، خداوند در آن بی‌شریک و بی‌مثل است. اما این مطلب، پرسش مهمی را به میان می‌آورد که هم خود ایشان و هم برخی از حکمای نوصدرایی بر

آن شده‌اند تا تحلیل و تبیین دقیقی از این مسئله ارائه کنند. آن پرسش این است که اگر خداوند در همه اوصاف و ویژگی‌ها همچون وجوب بالذات، بی‌شریک باشد، پس آیا لازم می‌آید که همه اوصاف وجودی و کمالی را از ممکنات سلب کنیم؟ برای تحلیل این مسئله، ابتدا به تبیین مفهوم شریک در ادبیات فلسفه اسلامی می‌پردازیم و سپس به مفهوم وحدت و صرافت در خداوند خواهیم پرداخت تا بهتر بتوانیم دیدگاه ملاصدرا و حکمای نوصدرایی را فهم و تبیین کنیم.

معناشناسی فلسفی شریک

مراد از شریک این است که یک مفهوم بیش از یک مصداق داشته باشد. چنین مفهومی را در منطق اصلاً مفهوم کلی می‌نامند. در صورتی که یک مفهوم بیش از یک مصداق نداشته باشد، آن مصداق با توجه به آن مفهوم، شریک و ماندی نخواهد داشت. اما اگر یک مفهوم چندین مصداق گوناگون داشته باشد، همه مصادیق آن مفهوم مثل و مانند یکدیگر و به تعبیری دیگر، همه آن مصادیق، در معنای آن مفهوم، با یکدیگر شریک خواهند بود. به عنوان نمونه، مفهوم انسان مصادیق متعددی دارد و همه این مصادیق در مفهوم انسان یا انسانیت، مثل هم یا شریک یکدیگر هستند:

المشاركه بين شيئين و أزيد إنما يتمّ فيما إذا كانا متغايرين متميزين و كان هناك مفهوم واحد يتصفان به، كزبد و عمرو المتحدّين في الإنسانيه و الإنسان و الفرس المتحدّين في الحيوانيه، فهي وحده في كثره (طباطبائي، ۱۳۶۲، ص ۲۸۲).

اما در عالم واقعیت‌هایی هستند که ممکن است مصداق برای مفاهیم مختلف باشند، به گونه‌ای که برای یک مفهوم، بی‌مثل و مانند باشند، اما نسبت به مفهومی دیگر، دارای مثل و مانند و شریک در معنای آن مفهوم باشند. این امر را در عالم عقول می‌توان ملاحظه نمود چرا که هر عقلی در مفهوم ماهوی‌ای که مصداق آن است، مثل و شریکی ندارد اما وقتی آن را نسبت به مفاهیم دیگری چون وجود و جوهر ملاحظه می‌کنیم، شریک و مثل، بسیار دارد (ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۸۰ و فارابی، ص ۵۳).

نفی شریک از ذات خداوند

حکمای مسلمان هرگاه از بی‌مثل بودن یا توحید خداوند سخن به میان می‌آورند، مرادشان این

است که هیچ موجود یا واقعیت دیگری نمی‌تواند مصداق مفهوم واجب بالذات باشد؛ چرا که برای خداوند ماهیتی نیست تا بتوان برای اشاره به او، از آن ماهیت بهره گرفت. از این رو، به ذات خداوند، تنها با مفهوم واجب بالذات می‌توان اشاره نمود (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۷۹). بنا براین، وقتی از توحید ذات خداوند یا نفی شریک از او سخن به میان آورده می‌شود، مراد، بی‌مثل و مانند یا بی شریک بودن خداوند در مفهوم وجوب بالذات است و لذا تنها خداوند را می‌توان مصداق این مفهوم دانست. از این روست که گفته می‌شود برای خداوند، واقعیت یا موجودی با عنوان شریک الباری نمی‌توان در نظر گرفت:

فی توحیده، أی أنه لا شریک له فی وجوب الوجود [بالذات] (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۵۷).

اینکه گفته می‌شود «مفهوم واجب بالذات تنها یک مصداق دارد» را نباید چنین دریافت که بگوییم این مفهوم می‌تواند مصادیق و افراد گوناگونی داشته باشد اما در حال حاضر تنها یکی از آن مصادیق تحقق دارند. تبیین دقیق این اصل بدین صورت است که اساساً فرض امکان تحقق مصادیق مختلف برای مفهوم واجب بالذات، محال است. اگر تبیین نخست را موجه بدانیم لازم خواهد آمد که بگوییم شریک داشتن خداوند امتناع بالغیر دارد اما لازمه تبیین دقیق فلسفی از این اصل این است که بگوییم شریک داشتن خداوند، امتناع ذاتی دارد و اساساً تصور تکرار و تعدد خداوند نیز محال است. بر این اساس، حتی برای خداوند وحدت عددی نیز نمی‌توان در نظر گرفت.

در جستار حاضر، پس از تبیین فلسفی وحدت و یگانگی خداوند، تلاش خواهیم کرد تا تحلیل سه‌اندیشمند نوصدرایی را در خصوص شریک نداشتن خداوند در تحلیل فلسفی ملاصدرا، بررسی کنیم. این سه‌اندیشمند نوصدرایی، ملا عبدالله زنوزی، آقا علی مدرس و مرحوم علامه طباطبائی توجه و تحلیل خاصی از شریک نداشتن خداوند در نگاه ملاصدرا داشته‌اند.

پیشینه پژوهش

در خصوص موضوع پژوهش حاضر، تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، تاکنون هیچ مقاله یا پایان نامه‌ای به بررسی تبیین حکمای نوصدرایی از کلام ملاصدرا در بحث از نفی شریک خداوند، نپرداخته است. اما برخی پژوهش‌ها در حوزه حکمت متعالیه به آراء فلسفی و کلامی حکمای

نوصدرایی توجه کرده‌اند که از جهاتی می‌توانند با پژوهش ما در جستار حاضر مرتبط باشند. به عنوان نمونه، محمدرضا ارشادی‌نیا در مقاله‌ای با عنوان "توحید افعالی در پرتو وحدت وجود در دیدگاه آقا علی مدرس"، به مبانی آقا علی مدرس در بحث توحید افعالی توجه نموده و از این رهگذر به برخی اتهامات وارد بر ایشان مبنی بر مخالف با توحید وجود، پاسخ می‌دهد. این مقاله در شماره ۲۴ آموزه‌های فلسفه‌ی اسلامی منتشر شده است. نفیسه اهل سرمدی و مریم السادات ایزدی در مقاله‌ای با عنوان "مقایسه دیدگاه حکیم مدرس زنوزی و بانو امین در توحید ذات"، به اختلافات این دو متفکر در خصوص توحید وجود توجه نموده‌اند. این مقاله در شماره دهم الهیات تطبیقی به چاپ رسیده است. روح الله دارایی و مهدی قائدشرف در مقاله‌ای با عنوان "تحلیل و بررسی نظریه‌ی حیثیات و وجود رابط نزد حکیم مؤسس، آقا علی مدرس طهرانی"، دیدگاه آقا علی مدرس در خصوص وجود رابط را به دور از کاستی‌هایی می‌نمایانند که در دیدگاه دیگر حکمای حکمت متعالیه به نظر می‌آید. اما افزون بر مقالاتی که نام بردیم، در برخی از کتاب‌هایی که به شرح هستی‌شناسی و خداشناسی حکمت متعالیه اختصاص یافته‌اند، نظرات حکمای نوصدرایی نیز مطرح شده‌اند که مشخصات آنها در فهرست منابع این جستار ذکر شده است، ولی به هر روی، پژوهش مستقلی یافت نشد که صرفاً به تحلیل و بررسی تبیین‌های حکمای نوصدرایی از نفی شریک برای خداوند در نظر ملاصدرا پرداخته باشد.

وحدت حقّه خداوند

در آثار حکمای مسلمان، برای خداوند، از وحدتی به نام وحدت غیر عددی^۱ سخن به میان آمده است. برای نخستین بار در آثار فلسفی، سهروردی چنین وحدتی را برای خداوند مورد توجه قرار می‌دهد. مراد از وحدت غیر عددی این است که نه تنها در واقعیت هیچ شریک و مثلی برای خداوند تحقق ندارد بلکه اساساً تصور و فرض چنین واقعیت یا مفهومی نیز محال است. از این رو، هم تحقق خارجی شریک خداوند، امتناع ذاتی دارد و هم تصور ذهنی آن محال است. به تعبیر علامه طباطبائی (ره) چنین فرضی ذاتاً محال است نه اینکه فرض محال باشد:

لایمکن حتی فرض شریک او شرکاء له، فأنّ ذلك فرض محال لا فرض المحال (طباطبائی،

در تحلیل دقیق فلسفی، آنچه را که به عنوان شریک‌الباری تصور کنیم، یا در واقع، آن را واجب بالذات نمی‌دانیم یا آن را واجب بالذات می‌دانیم. در حالت نخست، اساساً شریکی برای خداوند تصور نکرده‌ایم چون صرفاً گمان کرده‌ایم که آن چیز، واجب بالذات باشد نه اینکه آن را واقعاً چنین بدانیم. اما در حالت دوم، آن واقعیت، چیزی غیر از خود خداوند نیست بلکه همان خداوند است که مجدداً آن را تصور نموده‌ایم. از این روست که گفته می‌شود اساساً تصور چیزی به نام شریک‌الباری نیز محال است چرا که خداوند، صرف الوجود یا صرف الحقیقه است و چنین واقعیتی هیچ مثل و مانندی حتی در ذهن هم ندارد و در نتیجه، خداوند دارای وحدت غیر عددی می‌باشد:

[الواجب بالذات، و هو] صرف الوجود الذی لا أتمّ منه، کَلِّمًا فرضته فهو هو [لا غیره، أی لایمکن فرض صرف وجود غیره، فلا یمکن فرض تعدده] [سهروردی، ج ۱، ص ۳۵].

صرف حقیقت

اگر هر حقیقتی به گونه‌ای لحاظ شود که هیچ حقیقت یا واقعیت دیگری همراه آن نباشد، به این وضعیت، صرف آن حقیقت گفته می‌شود، مانند صرف درخت بودن آنگاه که درخت را بدون در نظر گرفتن هیچ چیز دیگری لحاظ کنیم، چه ویژگی‌ها و اعراض کمی و چه ویژگی‌ها و اعراض کیفی. در چنین حالتی، یعنی در حالتی که صرف یک حقیقت را لحاظ کنیم، هیچ چیز دیگری غیر از صرف آن حقیقت تحقق نخواهد داشت و حتی فرض وجود چیزی غیر از آن، همراه با آن فرضی است محال. این امر بدین جهت است که آنچه به صورت صرف، لحاظ شده، اگر متعدد فرض شود، مثلاً دو درخت، در این صورت یا میان آن دو تفاوت است یا تفاوت نیست. در حالت نخست، تفاوت آن دو به چیزی غیر از درخت بودن است چرا که حقیقت درخت بودن در هر دوی آنها وجود دارد و لذا آنچه موجب تعدد آنها شده، امری غیر از درخت بودن است و در نتیجه آن دو را به صورت صرف، لحاظ نکرده‌ایم و این تناقض است چرا که فرض بر این بود که صرف الحقیقه آن دو درخت را لحاظ کرده‌ایم. اما در حالت دوم که اساساً هیچ تمایزی میان آن دو نیست پس در واقع، یک درخت لحاظ کرده‌ایم نه دو درخت، و این نیز خلاف فرض ماست. از این رو اگر حقیقتی را به صورت صرف، در نظر بگیریم، حتی تعدد فرضی آن نیز محال است (ملاحظه‌ها، ۱۳۶۳، ص ۲۴۰).

صرافت حقیقت وجود در خداوند

اما پرواضح است که صرف بودن، برای واقعیتی مانند درخت و انسان و ... امری ذاتی نیست چرا که اگر ذاتی بود، چه در عالم ذهن و چه در خارج از ذهن، با چیز دیگری همراه و مخلوط نمی شد، در حالی که انسان یا درخت ذهنی با اوصاف و عوارض ذهنی همراه است و انسان یا درخت خارجی با اوصاف و عوارض خارجی. اما تنها خداوند است که حقیقت آن، صرف است و صرف بودن، ذاتی او و عین حقیقت اوست: «إِنَّهُ لَا ثَانِي لَهُ فِي أَصْلِ الْوُجُودِ وَ كُلِّ مَا فَرَضَهُ الْعَقْلُ ثَانِيًا فَبَعْدَ تَحْدِيقِ النَّظَرِ وَجَدَهُ عَيْنَ الْأَوَّلِ» (همان جا). خداوند نه دارای ماهیت است و نه به حد و مرزی محدود است تا با عدم همراه گردد. همچنین در عالم خارج نیز غیر وجود، واقعیت دیگری نیست تا با آن همراه شود. از این روست که گفته می شود خداوند یا همان حقیقت عینی وجود، صرف است و صرف بودن، ذاتی اوست. شریک و مانند برای چنین واقعیتی نه امکان خارجی دارد و نه در ذهن می تواند فرض شود. بنا بر این، خداوند، وحدت غیر عددی دارد:

إذا كان تعالى هو محض الحق [أى صرف الوجود] الذى لا حدّ لوجوده و لا نهاية لذاته، لم يمكن للعقل أن يفرض من سنخه موجوداً آخر يكون هو الثانی لذلك الأول، إذ إنّ صرف الشئ لا يتكرر، و هذا سنخ من الواحد غير الواحد العددي الذى [يمكن] للعقل أن يفرض معه آخر - و إن لم يكن فى الخارج - فيصير اثنين و هكذا (طباطبائى، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴).

از این بیان نتیجه می شود که هم صرف بودن و هم وحدت برای خداوند امری است ذاتی. به بیان دیگر، خداوند افزون بر اینکه بدون هیچ حیث و قیدی، مصداق مفهوم وجود است، به همین صورت مصداق مفاهیم وحدت و صرف بودن هم است. بدین جهت، از وحدت خداوند با عنوان وحدت حقّه نیز یاد می شود:

فهو [الواجب بالذات] صرف الوجود و صرف الشئ واحد بالوحده الحقه ... فالواجب لذاته واحد لذاته، كما أنه موجود لذاته واجب لذاته (همو، ۱۳۶۲، ص ۲۷۸).

بر اساس آنچه بیان شد، روشن گردید که برای خداوند نه تنها هیچ مثل و مانندی تحقق عینی ندارد بلکه حتی فرض چنین مثل و مانندی نیز اساساً امری است محال. اما پرسشی که در اینجا مطرح است این است که آیا خداوند تنها در واجب بالذات بودن، مثل و مانندی، نه عینی و نه ذهنی، ندارد، یا اینکه برای خداوند در دیگر اوصاف او، همچون علم و قدرت و حیات، نیز نمی توان مثل و مانندی نه در خارج و نه در ذهن، در نظر گرفت؟ در ادامه، پاسخ به این پرسش از

نگاه ملاصدرا و نیز تحلیل و مواجهه برخی نوصدراییان را با این پاسخ ملاصدرا، مورد توجه قرار خواهیم داد.

نفی مطلق شریک از خداوند

در نظر ملاصدرا، برای خداوند، در همه صفات او اساساً نمی‌توان مثل و مانندی در نظر گرفت: *إنَّ واجب الوجود [بالذات] لا مشارک له فی آی مفهوم کان* (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۰۷).^۲

با توجه به آنچه در خصوص توحید ذاتی خداوند بیان شد، می‌توان گفت که خداوند نه تنها در واجب بالذات بودن، هیچ مثل و مانندی ندارد، بلکه در دیگر صفات او همچون علم و قدرت و حیات نیز نمی‌توان برای او مثل و مانندی در نظر گرفت. به دیگر بیان، همان‌طور واجب الوجود هیچ مصداق دیگری غیر از خداوند نه در ذهن و نه در عین، نمی‌تواند داشته باشد، علم و قدرت و حیات و وجود نیز غیر از خداوند، مصداق دیگری برایشان قابل فرض نیست. در نتیجه، همان‌گونه که واجب الوجود بالذاتی جز خداوند تحقق ندارد، علم و وجود و حیات و قدرتی جز علم و قدرت و حیات خداوند وجود ندارد.

در اینجا ممکن است اشکالی مطرح شود بدین صورت که اگر مراد ملاصدرا این باشد که خداوند به طور مطلق، هیچ مثل و مانندی ندارد، این ادعا مستلزم این خواهد بود که وجود و همه اوصاف وجودی را از ما سوی الله، نفی کنیم. اما آشکار است که ملاصدرا درصدد طرح چنین ادعایی نبوده است چرا که کثرت تشکیکی ممکنات، هم مستلزم وجود فی‌نفسه آنهاست و هم مستلزم اوصاف وجودی آنها. از این رو، ملاصدرا اصطلاح وجود رابط را به معنای واقعیت فی‌نفسه‌ای به کار می‌برد که ذاتاً عین ربط به علت وجودی‌اش است، اما او از این اصطلاح، وجود فی‌نفسه ممکنات را هرگز نفی نمی‌کند. از این رو باید گفت که در نظر ملاصدرا، ما سوی الله اگر چه دارای وجود و قدرت و حیات و ... هستند اما وجودی جز وجود خداوند و علمی جز علم او و ... تحقق ندارد. اما به نظر می‌رسد تبیینی که ملاصدرا از این اصل هستی‌شناختی مطرح می‌کند، نیاز به توضیح بیشتر و شفاف‌تر دارد. به همین جهت، برخی از حکمای نوصدرایی، تلاش کرده‌اند که تبیین‌هایی از این مطلب ارائه کنند تا با شفاف شدن بحث، تناقض ظاهری نیز از عبارات ملاصدرا زدوده شود.

مواجهه نوصدرایی‌ها با تبیین ملاصدرا

تبیین بر اساس ارتباط میان وجود رابط و مستقل

این تبیین را ملا عبد الله زنوزی از حکمای نام‌دار مکتب فلسفی تهران مطرح کرده است. زنوزی در *لعمات الهیه*، نخست به بیان ویژگی‌ها و اوصافی از خداوند چون کمال مطلق، نامتناهی بودن و صرف بودن توجه می‌کند و ابراز می‌کند که ممکنات، وجود فی‌نفسه‌شان عین ربط و وابستگی به وجود خداوند است. از این رو، وی با مقایسه میان وجود ممکنات و وجود خداوند، وجود ممکنات را نفی نمی‌کند بلکه وجود آنها را عین ربط به وجود خداوند دانسته و از این رو، وجود ممکنات در مقایسه با وجود خداوند را چونان وجود فقیر در مقایسه با وجود غنی، و وجود متناهی در مقایسه با وجود نامتناهی می‌داند و گویی اساساً این وجود نیازمند محدود را نتوان با آن وجود غنی نامحدود مقایسه کرد. از این روست که می‌توان وجود ما سوی الله را در مقایسه با وجود خداوند، چونان عدم در برابر وجود دانست، و نیز علم آنها را در مقایسه با علم الهی، چونان جهل در برابر علم تلقی کرد. این امر در مقایسه دیگر اوصاف ممکنات با نظیر آنها در خداوند نیز قابل بیان است و در نتیجه، جز وجود و علم و قدرت و حیات الهی، وجود و علم و قدرت و حیاتی در عالم تحقق ندارد:

وجودات امکانیه حقایق تعلقیه و حیثیات ارتباطیه‌اند ... نسبت آنها به مفیض خود نسبت ضعف به شدت و نسبت نقص به کمال و نسبت فقر به غنا [است]. چگونه اشتراک در میانه نقص و کمال ... متصور می‌تواند شد! پس نسبت حقایق امکانیه و وجودات تعلقیه به حقیقت وجود صرف، نسبت نیستی به هستی است، به این معنا که هرگاه او وجود است، پس اینها در جنب او در منزله عدم‌اند و هرگاه او شیء است، پس اینها در نزد او لاشیء‌اند و بر این قیاس است سایر نعوت کمالیه و اوصاف کمالیه ... پس مشارک نیست واجب الوجود بالذات با شیئی از اشیا در هیچ معنائی از معانی (زنوزی، ص ۲۱۹ و ۲۳۰).

زنوزی در آنچه از او نقل شد به هیچ وجه، وجود و دیگر صفات ممکنات را نفی نمی‌کند بلکه پس از این عبارات ابراز می‌کند که اگر چه ممکنات دارای وجود و اوصاف دیگری چون قدرت و علم و حیات هستند اما بدون گرفتار شدن در تناقض، می‌توان گفت که وجود و علم و شیئیتی در عالم تحقق ندارد جز وجود و علم و شیئیت خداوند.

اما تبیین مرحوم زنوزی به لحاظ فلسفی چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. خلاصه تبیین ایشان این است که از آنجا که وجود ممکنات را در مقایسه با وجود خداوند، باید عدم دانست نه وجود،

اتصاف ممکنات به دیگر اوصاف نیز در مقایسه با اتصاف خداوند به آنها، چونان عدم است و در واقع، گویی میان ممکنات و خداوند، نوعی اشتراک برقرار است اما چون سهم شریک ممکن با سهم نامتناهی شریک واجب قابل قیاس نیست، می‌توان آن را نادیده انگاریم و بگوییم در واقع اساساً اشتراکی میان خداوند و ممکنات وجود ندارد و این تنها خداوند است که به وجود و دیگر اوصاف وجودی متصف می‌شود. اما این تبیین از منظر فلسفی پذیرفته نیست چرا که از طرق مختلف هستی‌شناختی، وجود و دیگر اوصاف وجودی برای ممکنات نیز اثبات می‌شود.

تبیین بر اساس ارتباط میان مالک و مملوک

تبیین دیگری که از کلام ملاصدرا شده، از آن آقا علی مدرس، از بزرگان مکتب فلسفی تهران است که در واقع، در تکمیل تبیین ملا عبدالله زنوزی مطرح شده است، با این تفاوت که در تبیین ملا عبدالله زنوزی، میان خداوند و ممکنات، در وجود و اوصاف وجودی، گونه‌ای اشتراک برقرار است اما به قدری برخوردار از این اوصاف ناچیز است که گویی اساساً اشتراکی میان آنها و خداوند برقرار نیست. به تعبیر زنوزی:

گوییم شعله چراغ را نوری بود در مقام خود به حسب واقع غیر از آفتاب لکن آن نور را پیش نور آفتاب، شأنی نباشد (مدرس، ص ۸۲).

اما آقا علی مدرس، ممکنات را چونان برده‌ای برای واجب الوجود تلقی می‌کند که وجود و همه اوصاف وجودی آنها را باید به مثابه اموال مالک یعنی خداوند دانست. از این جهت، همه چیز صرفاً از آن خداوند است چون او مالک حقیقی است و در این دارایی‌هایش هیچ اشتراکی میان او و ممکنات نیست. با وجود این، ممکنات نیز از اوصافی مانند علم و قدرت و ... برخوردار هستند هرچند این اوصاف در میان آنها شدت و ضعف دارد، اما آنگاه که به علم و قدرت و حیات واجب الوجود نظر می‌کنیم ملاحظه می‌کنیم که جز علم خداوند، علم دیگری تحقق ندارد چرا که هر آنچه در عالم به مثابه علم وجود داشته باشد، یا علم خداوند است در مرتبه ذات او یا علم خداوند است در مرتبه فعل او. از این رو، علم و نیز دیگر اوصاف وجودی، تنها برای خداوند است. بنا بر این می‌توان گفت اگر چه ممکنات در اوصاف وجودی با خداوند به نحوی شراکت دارند اما خداوند در این اوصاف، هیچ شریک و مانندی ندارد.

در واقع، به زعم زنوزی باور به اینکه ممکنات نیز مانند خداوند دارای اوصاف وجودی‌اند، با باور به اینکه تنها خداوند متصف به اوصاف وجودی می‌شود، ناسازگار است و برای رفع آن باید بگوییم اوصاف وجودی ممکنات در مقایسه با اوصاف وجودی خداوند ناچیزتر از آن است که به حساب آیند. اما به زعم آقا علی مدرس، اساساً ناسازگاری‌ای میان این دو ادعا برقرار نیست چرا که اوصاف وجودی هر یک ممکنات عیناً همان اوصاف وجودی خداوند است اما در مرتبه ممکنات. به بیان دیگر، وقتی اوصاف وجودی را هم به خداوند نسبت می‌دهیم و هم به ممکنات، این به معنای برقراری دو حمل یا دو نسبت متفاوت نیست بلکه آن اوصاف وجودی‌ای که به ممکنات نسبت می‌دهیم همان است که به خداوند نیز نسبت می‌دهیم اما در مقام فعل خداوند و در مرتبه وجودی ممکنات:

إِنَّ حَيْثُ نَسَبَهُ الْفِعْلُ إِلَى الْعَبْدِ هُوَ بَعَيْنِهَا حَيْثُ نَسَبَهُ إِلَى الرَّبِّ وَإِنَّ الْفِعْلَ صَادِرَ مِنَ الْعَبْدِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي هُوَ صَادِرٌ مِنَ الرَّبِّ» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۳۸۷).

فكما أنَّ وجود زيد بعينه أمر متحقق في الواقع منسوب إلى زيد بالحقيقة لا بالمجاز و هو مع ذلك شأن من شئون الحق الأول، فكذلك علمه و ارادته و حركته و سكونه و جميع ما يصدر عنه منسوبه إليه [أي إلى الحق الأول] بالحقيقة، لا بالمجاز و الكذب ... على الوجه الأعلى الأشرف ... بلا شوب انفعال و نقص (همان، ص ۳۷۴).

بنابراین، تفاوت تبیین زنوزی با آقا علی مدرس در این بحث چنین است که زنوزی برای اختصاص اوصاف وجودی به خداوند، از مفهوم مجاز و مسامحه استفاده کرده چرا که از سهم ممکنات و سهم خداوند در اوصاف وجودی و نوعی اشتراک میان آن دو سخن به میان آورده، اما آقا مدرس از چنین تبیینی برای اتصاف اوصاف به وجودی به ممکنات و واجب استفاده نکرده است. او به عنوان نمونه از اتصاف انسان به علم حضوری سخن می‌گوید و ابراز می‌کند که هم انسان به خودش علم حضوری دارد و هم خداوند به انسان علم حضوری دارد اما علم حضوری خداوند به انسان، در مرتبه فعل اوست نه در مرتبه ذاتش. از این رو چنین نیست که دو علم حضوری متفاوت تحقق داشته باشد بلکه تنها یک علم حضوری تحقق دارد اما در مراتب مختلف و در نتیجه، سخن از اشتراک میان واجب و ممکن، منتفی است. آقا علی مدرس این بحث را چنین مطرح می‌کند:

مجموع بالذات ... جهت ذاتش بعینها جهت ربط به جاعل بالذات [می] باشد. پس وجدان او ذات خود را، که او نیز عین ذات او بود، بعینه ربط او باشد به جاعل بالذات. پس وجدان او ذات خود را بعینه وجدان جاعل بالذات بود ذات او را در مقام ذات او (مدرس، ص ۷۹).

پس از این، ایشان این ادعا را به همه اوصاف وجودی نسبت می‌دهد: «جمیع وجودات امکانیه، از آنجا که مجموع بالذات‌اند، به ذات و کمالات و عوارض وجودیه ذات خود مرتبط بالذات باشند به جاعل بالذات خود تبارک و تعالی» (همان، ص ۸۹). در نهایت، آقا علی مدرس، پس از آنکه به تفصیل در خصوص ارتباط ممکنات با خداوند سخن به میان می‌آورد، ابراز می‌کند که «پس علمی نباشد مگر علم حق اول و قدرتی نباشد مگر قدرت او و هکذا» (همان‌جا). پر واضح است که بر اساس این تبیین، اساساً دیگر اشتراک یا مشارکتی میان ممکنات و خداوند تحقق ندارد. آقا علی در مقایسه تبیین خودش با تبیینی که زنونزی، یعنی پدرش، مطرح کرده، چنین می‌نویسد:

پس بهتر این است که گوئیم: هر صفت و کمال وجود بما هو وجود، جمالیه باشد یا جلالیه، ذاتیه باشد یا فعلیه، ... هم به حق اول منسوب بود هم به خلق او، در نظر دقیق فلسفی، نسبت آن صفت و کمال به خلق بعینها نسبت او بود به حق اول ...، نه به حسب ذات او ...، بلکه به حسب فعل او و در مرتبه فعل او. نه آنکه [مانند والد] گوئیم که خلق را وجودی بود و آن وجود را صفاتی از صفات و کمالات وجود بما هو وجود که به آن صفات متصف بود در واقع، لکن آن وجود به نسبت و به قیاس به وجود حق اول به منزله عدم باشد و اتصاف او به آن صفات ... نسبت به اتصاف حق اول به آن صفات به منزله عدم اتصاف باشد ... زیرا در صورت اولی اضمحلال و استهلاک محض بود و مشارکت غیر معقول و در صورت ثانیه شائبه‌ی استبداد و استقلال و مشارکت و اتحاد متصور باشد (همان، ص ۸۲).

شریک نداشتن خداوند با توجه به خصوصیت مصداق

تبیین سوم از کلام ملاصدرا و تلاش برای رفع ناسازگاری‌ای که بدان اشاره کردیم، از آن علامه طباطبائی (ره) است. ایشان با استفاده از قید *مِنْ حَيْثُ الْمَصْدَاقِ* یا *مِنْ حَيْثُ خُصُوصِيهِ الْمَصْدَاقِ* بیان می‌کند که خداوند با توجه به خصوصیت مصداق، شریک و مثل ندارد: «إِنَّ الْوَاجِبَ بِالذَّاتِ لَا مِشْرَاقَ لَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَفَاهِيمِ مِنْ حَيْثُ الْمَصْدَاقِ» (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۲).

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا این قید، یعنی قید از نظر خصوصیت مصداق، واسطه در عروض و حیثیت تقییدیه است یا واسطه در ثبوت و حیثیت تعلیلیه؟ و اساساً چرا مرحوم علامه چنین قیدی را اضافه می‌کند؟ عبارات ایشان با احتمال اول، یعنی حیثیت تقییدیه سازگارتر است، هر چند ممکن است مراد او حیثیت تعلیلیه نیز باشد. بنابراین دو احتمال وجود دارد، که در ادامه بدان‌ها توجه می‌کنیم:

احتمال نخست این است که این قید، حیث تقییدیه و واسطه در عروض باشد. اگر چنین باشد باید گفت که اوصاف و مفاهیم وجودی هم بر موجودات امکانی صادق‌اند و هم بر واجب الوجود. به بیان دیگر، هم ممکنات و هم واجب الوجود در مفهوم این اوصاف، شریک‌اند اما به لحاظ خصوصیت یا ویژگی مصداق، از یکدیگر متمایزند، به این معنا که وجود خداوند، تنها مصداق واجب مفهوم وجود است، اما مصداق واجب دیگری برای آن حتی قابل فرض هم نیست. در دیگر اوصاف نیز چنین است. مثلاً اگر چه مفهوم علم هم بر خداوند صادق است و هم بر انسان‌ها اما علم خداوند تنها مصداق واجب مفهوم علم است، اما علم انسان که علمی است ممکن، تنها مصداق امکانی مفهوم علم نیست بلکه مصادیق امکانی دیگری نیز برای آن می‌توان در نظر گرفت (عبودیت، ص ۲۱۵). از این رو، بر اساس تبیین مرحوم علامه، درست است که خداوند با ممکنات در مفهوم اوصاف امکانی شریک است اما با توجه به مصداق این مفاهیم و خصوصیتی که در این مصادیق می‌توان لحاظ کرد، خداوند هیچ شریک و مثلی ندارد:

أما شيء من المفاهيم المنتزعه من الوجود، فالذی للواجب بالذات منها أعلى المراتب غیر المتناهی شده، الذی لایخالطه نقص و لاعدم، والذی لغيره بعض مراتب الحقیقه المشککه غیر الخالی من نقص و ترکیب، فلا مشارکه (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۳).

اما به نظر می‌رسد این تبیین مرحوم علامه با آنچه ملاصدرا بیان می‌کند چندان یکسان نیست، چرا که این تبیین علامه را به ممکنات نیز می‌توان تعمیم داد بدین گونه که بگوییم هر واقعیتی، اعم از واجب و ممکن، در هیچ مفهومی با توجه به خصوصیت یا ویژگی مصداق، مثل و مانندی ندارد چون بر اساس قاعده لا تکرار فی الوجود (همان، ص ۲۲ و ۲۳)، هر موجودی خودش به لحاظ ذاتش خودش است و ذاتاً با هیچ موجود دیگری مشترک نیست. از این رو می‌توان گفت هر موجودی در قیاس با مفاهیمی که بر آن حمل می‌شود، با توجه به خصوصیت مصداق، بی‌مانند است. افزون بر این، به نظر می‌رسد تبیین علامه، مطلب تازه‌ای نیست بلکه ایشان همان

ادعای سلب شریک از خداوند در مفهوم وجوب وجود را ابراز می‌کند که البته با واسطه در عروض، مسامحتاً به اوصاف وجودی دیگر نیز تعمیم داده شده است. این امر بدین جهت است که بر اساس بیان علامه، خداوند بدون در نظر گرفتن وجوب ذاتی‌اش، در وجود و اوصاف وجودی، مثل و مانند دارد، اما با توجه به این خصوصیت، شریک و مثل ندارد، از این رو، ملاک بی‌مثل و مانند بودن خداوند، وجوب ذاتی اوست. به تعبیر مرحوم آقای مصباح، نفی شریک از خداوند در وجوب بالذات، واسطه در عروض و حیثیت تقیدیه است برای نفی شریک از او در اوصاف وجودی‌ای که بر او و ممکنات مشترکاً قابل حمل هستند (مصباح یزدی، ص ۴۳۵). بنا بر این، خداوند در مفهوم واجب بالذات حقیقتاً و بالذات بی‌مثل و مانند است و در سایر اوصاف صادق بر او، مجازاً و بالعرض.

اما احتمال دوم این است که قید از نظر خصوصیت مصداق در عبارات علامه را حیث تعلیلیه و واسطه در ثبوت بدانیم. از این جهت، باید گفت که خصوصیت مصداق باعث می‌شود که خداوند در اوصاف وجودی بی‌مثل و مانند باشد. پیش‌تر آقا علی مدرس نیز به این امر اشاره کرد که نسبت دادن اوصاف وجودی به خداوند و ممکنات، عیناً یکی است با این تفاوت که نسبت دادن آنها به ممکنات، با توجه به مقام فعل خداوند است نه مقام ذات او، به نحوی که در هیچ کدام از این اوصاف، مثل و مانندی برای خداوند نیست. اما آقا علی مدرس در تبیین خود، بر رابط بودن وجود ممکنات نسبت به وجود خداوند تأکید می‌ورزد اما علامه طباطبائی بر صرف بودن وجود خداوند. از این رو می‌توان گفت آقا علی مدرس با توجه به خصوصیت وجود ممکن، تبیینش را ارائه می‌کند (مدرس، ص ۸۳)، اما مرحوم علامه با تأکید بر خصوصیت وجود خداوند. از این رو، قیدی که علامه به کار می‌بندد، یعنی قید من حیث خصوصیه المصداق، اشاره به این معنی دارد که لازمه خصوصیت مصداق، این است که نسبت دادن اوصاف وجودی به ممکنات به معنای نسبت دادن آنها به خداوند است البته با توجه به مقام فعل او به گونه‌ای که هیچ مثل و مانندی در این اوصاف، برای خداوند، متصور نیست. بنا بر این، آقا علی مدرس از خصوصیت وجود ممکن کمک می‌گیرد و گویی علامه طباطبائی از خصوصیت وجود واجب.

اما چگونه بر اساس صرف بودن خداوند می‌توان این ادعا را تبیین کرد؟ می‌توانیم بگوییم که صرف یک حقیقت هم با فرض صرف دیگری از آن حقیقت سازگار نیست و هم با فرض غیر صرف از آن حقیقت، البته با فرض صرف دیگری از آن حقیقت، به طور مطلق سازگار نیست اما

با فرض غیر صرف از آن حقیقت به طور مطلق ناسازگار نیست بلکه باید با قائل شدن به تفصیل بگوئیم صرف یک حقیقت با غیر صرف از آن، سازگار است (طوری که حمل اوصاف وجودی آن حقیقت بر غیر صرف به معنای نسبت دادن آنها باشد بر صرف به حسب مقام فعل او نه به حسب مقام ذات او) اما با فرض غیر صرف از آن به منزله امری مغایر و مابین آن سازگار نیست (طوری که نسبت دادن اوصاف آن حقیقت بر غیر صرف به معنای نسبت دادن آنها بر صرف نباشد). برای فهم بهتر این مطلب، باید مقدمتاً به این نکته توجه داشت که سلب شیئی از شیء دیگر، که موجب تمایز و مغایرت آنهاست، منوط است بر اینکه مسلوبٌ عنه چیزی را در بر بگیرد که مسلوب، فاقد آن است. از این رو هنگامی می‌توان گفت: «الف، ب نیست» که الف چیزی را در بر گیرد که ب فاقد آن باشد و متقابلاً هنگامی می‌توان گفت: «ب، الف نیست» که ب چیزی را در بر گیرد که الف فاقد آن باشد و هنگامی هر دو سلب، صادق است که هر یک چیزی را در بر گیرد که دیگری فاقد آن باشد. بنابراین، تحقق کثرت منوط به تحقق اموری متمایز و متغایر است و تحقق تمایز و تغایر منوط به این است که هر یک از امور متغایر، از دیگری قابل سلب باشد و صحت چنین سلبی مستلزم این است که هر یک از امور مذکور چیزی را در بر گیرد که دیگر فاقد آن باشد و به تعبیر علامه طباطبائی، مستلزم ترکیب حقیقت وجود هر یک از آنها از اثبات و نفی است، چرا که هم واجد کمال یا کمالاتی است و بالتبع آنها بر آن قابل حمل‌اند و هم فاقد کمال یا کمالاتی است و لذا آنها از آن قابل سلب‌اند، پس هم مصداق حمل و ایجاب است و هم مصداق سلب. بنا بر این اشتراک در یک مفهوم مستلزم تكثر مصادیق آن و تكثر آنها مستلزم ترکیب هر یک از آنها از اثبات و نفی است:

لا تتحقق الكثرة إلا بأحد متغایره متمایزه كل منها مشتمل علی ما یسلب به عنه غیره من الآحاد. فكل من المتشركین مركب من النفی و الإثبات بحسب الوجود (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۲).

اکنون با توجه به اینکه خداوند صرف است و در او ترکیب نفی و اثبات راه ندارد، بر خلاف ممکن که صرف نیست، بلکه ناقص است و در او ترکیب نفی و اثبات راه دارد، می‌توان گفت که آنگاه که به مصداق واجب اوصاف وجودی توجه کنیم، کثرتی در میان نیست، چرا که ترکیب از نفی و اثبات که شرط کثرت است تحقق ندارد و لذا، شرکت در این اوصاف وجودی منتفی است، بلکه اساساً قابل فرض نیست:

و إذا كان وجود الواجب بالذات حقيقه الوجود الصرف البسيط، لاسيلا للتركيب إليه و لامجال للنفى فيه، فلا يشار كه شىء فى معنى من المعانى (همان، ص ۲۸۴).

اما اگر به مصداق ممكن اوصاف وجودى توجه نماييم، كثر ت و مشاركت را مى توان فرض نمود، به گونه اى كه هم ساير ممكنات و هم واجب در آن شراكت داشته باشند.

ممكن است گمان شود كه استدلال فوق تنها به مفهوم وجود اختصاص دارد، چرا كه وجود خداوند است كه صرف است اما اين تصور صحيح نيست، بلكه اين استدلال، اوصاف وجودى، مانند علم و قدرت و حيات و غير آنها را، هم در بر مى گيرد، چرا كه در خداوند، مصداق وجود همان مصداق علم و قدرت و حيات و ديگر اوصاف وجودى است. بنا بر اين، علم واجب هم صرف است، برخلاف علم ممكن، و نيز قدرت خداوند هم صرف است بر خلاف قدرت ممكن و همينطور ديگر اوصاف وجودى (عبوديت، ص ۲۱۵). از اين رو، با وجود اينكه ممكنات نيز وجود و شيئت و علم و قدرت و حيات دارند، اما همچنان براى خداوند در اين اوصاف وجودى، هيچ مثل و ماندى نمى توان فرض نمود.

پر واضح است كه اينكه اوصاف وجودى هم بر واجب قابل حمل اند هم بر ممكنات و هر دو مصداق آنها هستند و در عين حال براى واجب در آنها مثل و ماندى نمى توان فرض نمود در حالى كه براى ممكنات مى توان مثل و مانند فرض نمود، تنها با اين فرض سازگار است كه نسبت دادن اين اوصاف وجودى به ممكنات عينا همان نسبت دادن آنها باشد بر خداوند، اما نه به حسب ذات واجب، بلكه به حسب فعل او و در مرتبه ممكنات، و چنين فرضى تنها زمانى درست است كه ممكنات را مرتبه نازل حقيقت وجود، كه بما هي هي واجب و صرف است، بدانيم، نه اينكه آن را امرى مغاير صرف حقيقت وجود بدانيم و نه اينكه آن را جزء يا عين آن بدانيم. بنا بر اين، صرف حقيقت وجود نه با فرض صرف وجود ديگرى سازگار است و نه با فرض وجود غير صرفى كه مغاير آن باشد، بلكه فقط با وجود غير صرفى سازگار است كه در مرتبه فعل او باشد.

در هر صورت، اگر همين تبين مورد نظر علامه باشد، بايد عباراتى از ايشان را كه با اين احتمال ناسازگارند به نحوى سازگار توجه كرد و اگر احتمال اول مورد نظر ايشان باشد، بايد اين تبين را تبينى تازه تلقى نمود.

نتیجه

در این جستار تلاش نمودیم که به تحلیل فلسفی سه اندیشمند نوصدرایی درخصوص نفی شریک از خداوند توجه کنیم و ملاحظه نماییم که تحلیل‌های ایشان تا چه اندازه با تحلیل ملاصدرا در این بحث نزدیک است. از این رو، پس از تبیین فلسفی مفهوم شریک و ارتباط آن با مفهوم وحدت و کثرت در خداوند و ممکنات، دیدگاه ملاصدرا و تحلیل‌های نوصدراییان از آن را تحلیل و بررسی کردیم. از نظر ملاصدرا خداوند در همه مفاهیم صادق بر او، شریک و مثلی ندارد. به بیان دیگر، خداوند نه تنها در مفهوم واجب بالذات بی‌شریک و مثل است، بلکه در هر مفهوم دیگری نیز که بر او صادق است شریک و مثلی ندارد. بنا بر این، در هیچ یک از مفاهیم صادق بر خداوند، مانند شیء و وجود و علم و قدرت و حیات و غیر آنها، شریک و مثلی نمی‌توان برای خداوند فرض نمود. مرحوم زنوزی در تحلیل و تبیین این نظر ملاصدرا، از اصطلاح وجود رابط و مستقل استفاده می‌کند و ابراز می‌نماید که گرچه ممکنات وجود دارند، از آنجا که وجودشان عین ایجاد و ربط به خداوند است بنابراین وجود ممکنات در قیاس با وجود خداوند به منزله عدم است. همچنین علم ممکنات نسبت به علم خداوند به منزله جهل است و همین‌طور در سایر مفاهیم و اوصاف وجودی. اما در تحلیل آقا علی مدرس، واجب و ممکن همچون مالک و برده‌اند که هم خود برده و هم اموال و دارائی او جزء دارائی مالک هستند و از این جهت، سهم ممکن از وجود و شیئیت و علم و قدرت و دیگر اوصاف وجودی، جزئی از سهم واجب می‌باشند، و لذا در اینجا، شرکت یک طرفه است: ممکن در مفهوم علم با واجب شریک است، اما واجب در این مفهوم با ممکن شریک نیست. پس ممکن در مفهوم علم، مثل و مانند دارد اما برای واجب در این مفهوم مثل و مانند نمی‌توان فرض نمود. در همه اوصاف وجودی، مطلب از همین قرار است. از سوی دیگر، در بیان علامه طباطبائی، قید «من حیث المصداق، یا «من حیث خصوصیه المصداق» مطرح می‌شود که بر اساس آن، در مفاهیمی که بر خداوند و ممکنات مشترکاً قابل حمل‌اند، خداوند از نظر خصوصیت مصداق، شریک و مثل ندارد، و چنانکه بیان شد این قید را می‌توان هم به مثابه حیثیت تقییدیه لحاظ نمود و هم حیثیت تعلیلیه.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک: صدوق، التوحید، باب التوحید و نفی التشبیه، روایت دوم: «أحد لا بتأویل العدد» / روایت چهاردهم: «أحد بتأویل العدد» / روایت هیجدهم: «الله جل جلاله واحد لا واحد غیره» / روایت بیست و ششم: «واحد لا من عدد» / همان: «لا شریک له حتی خلصت له الوحدانیه» / همان، باب معنی الواحد و التوحید و الموحد، روایت سوم: «أنّ القول فی أنّ الله واحد علی اربعه اقسام فوجهان منها لا یجوزان علی الله عزوجل و وجهان یشتان فیہ. فأمّا اللذان لا یجوزان علیہ، فقول القائل: واحد یقصد به باب الأعداد، فهذا ما لا یجوز، لأنّ ما لا ثانئ له لا یدخل فی باب الأعداد.»
۲. نیز ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۶ تا ۱۰۸ / زنوزی، ص ۲۱۹ و ۲۲۰ / طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *التعلیقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- _____، *المبدأ و المعاد*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.
- زنوزی، ملاعبدالله، *لمعات الهیه*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱.
- سهروردی، شهاب الدین، یحیی بن حبش، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۵.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
- _____، *مفاتیح الغیب*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- _____، *الشواهد الربوبیه*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲.
- _____، *المبدأ و المعاد*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.
- صدوق، محمد بن علی، *التوحید*، ترجمه محمد قنبری، قم، وانک، ۱۳۹۰.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۲.
- _____، *علی و الفلسفة الالهیة*، بی جا، دارالاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
- عبودیت، عبد الرسول، *نظام حکمت صدرایی*، ج ۲، تهران، سمت، ۱۳۹۴.

فارابی، ابونصر، *آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها*، تعلیق: علی بوملحم، بیروت، الهلال، ۱۹۹۵.
مدرس، آقا علی، *بدایع الحکم*، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۸۰.
مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، ج ۲، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام
خمینی (ره)، ۱۳۹۰.

Three Neo-Sadrian Interpretations of Mulla Sadra's Delineation of Negation of Associating any Partner with God

Hasan Ahmadizade *

Abstract

In the theoretical mysticism and Islamic philosophy, not associating any partner with God has always been subject to different interpretations. When Muslim philosophers refer to unity, what they mean is negation of associating any partner with God, as the Necessary Existence by Nature (Wajeb-e-Be-ahzat). From Mulla Sadra's point of view, God's having no partner means that it is impossible to assume God with a partner. This extends to include the other attributes of God, like knowledge, power and thingness. Neo-Sadrian thinkers have proposed different interpretations of Sadra's view of associating a partner with God. The present article is an attempt to explain three Neo-Sadrian interpretations and try to show how close they are to Sadra's views. Molla Abdollah Zanzuzi, and Agha Ali Modarres try to explain

* University of Kashan

hasan.ahmadizade@gmail.com

Reception date: 400/6/21

Acceptance date: 400/12/3

Sadra's view based on the distinction between Per Se Existence and Per Accident Existence, or the Owner and property, but Allame Tabatabaee believes that in relation to the attributes that are common to God and humans, God has no partner due to the typicality of instance.

Key Terms: *not having a partner, Mulla Sadra, copulative existence, instance, Neo-Sadrian.*